

آرامش و رفاهیت و در آغوش دموکراسی ببینیم، همان‌طور که هر فرد ایرانی، اعم از آذربایجانی یا کرمانی فکر می‌کند و همان‌طور که رهبران فرقه دموکرات آذربایجان مکرر اعلام کرده‌اند، باید متحد و یگانه باشیم و باید تمام ایران را به صورت یک کشور مشروطه واقعی درآوریم. [۵۴]

همان‌طور که انتظار می‌رفت، واکنش حزب توده به‌طور وسیعی همانند نظراتی بود که اتحادیه کارگران در ظفر بیان نموده بود. انور خامه‌ای، در سرمقاله روزنامه رهبر، ضمن تأکید روی این‌که آذربایجانی‌ها به عنوان مردم یا اهالی تلقی شوند و نه به عنوان «ملت»، نظرات حزب توده را درباره بیانیه حکومت تشریح کرد. انتقادهای عمده او عبارت بودند از این‌که: نخست، حکومت هیچ‌گونه ساختار اجرایی که اصلاحات پیشنهادی را در عمل تضمین کند پیش‌بینی نکرده است؛ دوم، حکومت وجود ارتش خلق را در آذربایجان نادیده گرفته و نسبت به نگهداری آن مطلبی نگفته است. [۵۴] علی‌رغم این نکات منفی، برای اعمال فشار بیشتر بر حکومت، سه روز بعد، خلیل ملکی، در مقاله دیگری در همین روزنامه، موضع تندتری گرفت و از همه ایرانیان خواست که از هموطنان آذربایجانی خود در مبارزه برای اجرای قانون اساسی در ایران حمایت کنند:

اوضاع کنونی آذربایجان نتیجه و خلاصه یک نهضت گسترده مردمی، ملی و دموکراتیک است که در سایه یک مبارزه جدی و طولانی به وجود آمده است. اهالی آذربایجان در نتیجه این مبارزه یکپارچه و متشکل نمودن مردم مترقی در یک حزب نیرومند ملی توانسته‌اند حقوقی را که مفاد قانون اساسی و مشروطه ایران آن‌را می‌طلبد به دست آورند. اگر [دیگر] ایالات و ولایات نیز می‌خواهند آنجا را سرمشق خود قرار دهند باید همین راه را بپیمایند. [۵۵]

برخلاف موضع تند حزب توده، لیبرال‌های ایرانی برخورد ملایم‌تر و محتاطانه‌تری نسبت به مانورهای سیاسی حکومت در آذربایجان نشان دادند. در نشریه رسمی حزب ایران به نام جبهه، که معروف بود به اقلیت مصدق در مجلس نزدیک است، از این واقعیت که حکومت قوام «خواست مردم» را ابراز می‌دارد قدردانی به عمل آمد و سپس بیانیه حکومت در مورد قضیه آذربایجان با حسن قبول تلقی شد. به هر صورت، حزب ایران، نگرانی خود را از تأثیری که سازش‌های حکومت در مورد خودمختاری بر تحولات سیاسی آتیه کشور دارد، پنهان نمی‌ساخت:

حکومت ملی یعنی این‌که ملت حق داشته باشد با تعیین نماینده برای مجلس ملی و انجمن‌های ایالتی در سرنوشت خود شرکت کند. اما حکومت خودمختاری و جداسدن از مرکز به شکلی که عملاً ایالت در اختیار مرکز نباشد نیز به مصلحت مملکت نیست زیرا ایران کشوری است کوچک و ملتی کم جمعیت دارد، اگر هریک از ایالات آن به مناسبت زبان یا عادت و رسوم محلی بخواهند یک حکومت خودمختاری تشکیل دهند این عمل به عقیده ما به صرف مملکت نیست. [۵۶]

کم و بیش، هم چپ‌ها و هم لیبرال‌ها، در مورد مجموعه اصلاحات پیشنهادی قوام تمایل به این عقیده مشترک داشتند که اصلاحات مزبور در سرتاسر کشور به اجرا درآید. [۵۷]

در خلال این احوال، حکومت خودمختار آذربایجان به طور تمام عیار با موضوع‌های محلی دست به گریبان بود، مانند بسیج کشاورزان برای شرکت در اولین «کنفرانس ملی» [۵۸]، سازماندهی نیروی نظامی کمکی برای پیشگیری از حمله‌های مداوم ارتش ایران و شبه نظامی‌های ایلاتی در جبهه شرقی [۵۹]، و کوشش برای امحاء موانعی که حکومت مرکزی به منظور متوقف ساختن جریان تجارت بین تهران و تبریز درست بیرون از زنجان تعبیه کرده بود. [۶۰] و اما بیاتیه قوام‌السلطنه، در آغاز توجه محافل محلی را چندان به خود جلب نکرد. در واقع این بیانیه حتی در روزنامه رسمی فرقه دموکرات به نام آذربایجان هم چاپ نشد. چیزی که قابل توجه بود، تغییر ناگهانی در شعارهای سیاسی دموکرات‌ها بود. بدین معنا که آنان لحن نرم‌تر و نه چندان قطعی‌تری را پذیرفتند و مبارزه خود را به شکل مبارزه ملت ایران برای دموکراسی وانمود ساختند:

آذربایجان پرچم‌دار تمام ملت ایران است. ملت ایران می‌داند که آزادی‌اش به آزادی آذربایجان وابسته است. [۶۱]

دوران اصلاحات

از باب جلب حمایت عامه در آذربایجان، حکومت ملی، در صدد اجرای یک رشته از اصلاحاتی برآمد که قبلاً بسیاری از آنها به وسیله فرقه دموکرات آذربایجان در برنامه‌های اولیه‌شان وعده داده شده بود. مهمترین این وعده‌ها، اصلاحات ارضی بود. مطابق برآوردی که دموکرات‌ها انجام داده بودند تا دسامبر ۱۹۴۵ (آذرماه ۱۳۲۴ خ)

هشتاد درصد از تمام اراضی قابل کشت در آذربایجان متعلق به مالکان عمده و دوازده درصد آنها خالصه (یا املاک دولتی) بود. هشت درصد باقیمانده این اراضی متعلق به خرده مالکان بود. [۱۲] در تاریخ ۱۶ فوریه ۱۹۴۶ (۲۷ بهمن ۱۳۲۴ خ)، هیأت رئیسه مجلس ملی آذربایجان، که از سوی این مجلس به این کار مأمور شده بود، دو قانون مخصوصاً به منظور خشنود کردن کشاورزان بی زمین تصویب کرد. برابر قانون اول، همه زمین ها و آب ها (اعم از رودخانه ها، چشمه ها و کاریزها) ی این گروه از مالکان مصادره می شد:

- آنان که با آزاد شدن آذربایجان مبارزه نموده و یا کسانی که علیه بی ریزی حکومت ملی آذربایجان، چه آذربایجانی باشند و چه نباشند، نبرد کرده بودند.
- آن کسانی که برای شرکت در فعالیت هایی که مستقیماً حکومت ملی و یا آزادی آذربایجان را آماج خود قرار داده است، آذربایجان را به سوی تهران یا جای دیگر ترک کرده اند.
- زمین هایی که به این دلایل مصادره می شدند، می باید بین کشاورزان تهی دست تقسیم می شدند. [۱۳]

قانون دوم اصلاح ارضی که تصویب شده بود، پیرامون تقسیم زمین های خالصه بود. این قانون مقرر می داشت که:

- همه زمین ها و حقایبه ها (مانند رودخانه ها، چشمه ها و کاریزها) که در تملک حکومت است، بین کشاورزانی که روی آن زمین ها زندگی می کنند توزیع شود. فراتر از این، بهره برداری از مراتع این زمین ها به همه ساکنانش تعلق دارد. [۱۴]

در نتیجه اجرای این دو قانون، زمین های ۴۳۷ دهکده که در گذشته به وسیله افراد تملک شده بود به همراه ۳۷۳ دهکده دیگر که به حکومت تعلق داشت - لاقلاً روی کاغذ - بین بیش از یک میلیون نفر کشاورز تقسیم گردید. با این ترتیب، جمعاً ۳۸۰ هزار هکتار زمین به طور رایگان به کشاورزان تخصیص یافته بود. با توجه به اجرای این قوانین توسط حکومت خودمختار، هر خانواده ای در آذربایجان می بایست سه تا پنج هکتار زمین را تملک می کرد. [۱۵]

قانون مهم دیگری نیز به وسیله حکومت خودمختار به منظور اصلاح شیوه کهن تقسیم محصول تصویب شد. در ایران، شیوه تقسیم محصول، به طور سنتی بر پایه نظام نَسَق (واحد «عامل تولید») قرار داشت. واحدهای پنج گانه عوامل تولید شامل زمین، آب، کار، دانه و گاو

بود و محصول، به هنگام خرمن، بین کشاورز و مالک بر پایه تعداد نسقی که به هریک از این دو تعلق داشت، تقسیم می‌شد. در عمل، بنابر آنکه زمین و آب و دانه و یا گاهی حتی گاو از مالک بود وی معمولاً از پنج سهم محصول، مدعی سه یا چهار سهم بود. قانون جدید که دموکرات‌ها گذراندند این نظام را دگرگون ساخت. به جای نظام پنج سهمی، نظام نوین بر پایه هفت سهم استوار بود. آب دیگر به عنوان یک عامل به شمار نمی‌رفت، اما کار برابر با سه سهم شده بود. گاو، در وضع جدید، دو سهم شمرده می‌شد و دانه و زمین هم هریک برابر یک سهم تلقی می‌گردید. به این گونه، کمترین میزان محصولی که برای کشاورز پذیرفته شده بود از بیست درصد به چهل و سه درصد افزایش یافته بود. [۶۶]

یکی از مسائلی که جزء برنامه اصلی دموکرات‌ها بود و هنوز اهمیت خود را نگهداشته بود، مسأله زبان آذربایجانی و جایگاه آن در نظام آموزشی ایالت بود. یکی از قوانین اولیه‌ای که حکومت ملی آن را تصویب کرد این بود که زبان آذربایجانی نه تنها «زبان رسمی دولتی» در آذربایجان است بلکه به کارگیری هر زبان دیگری جز زبان آذربایجانی، در «ادارات دولتی ایالت» و همین‌طور برای «آموزش و بازرگانی»، «شدیداً منع» شده بود. [۶۷] فرمانی که به وسیله وزیر فرهنگ آذربایجان صادر شده بود مقرر می‌داشت که «کمسیون ویژه‌ای» باید به منظور تهیه کتاب‌های درسی ضرور به زبان آذربایجانی تشکیل شود. [۶۸]

به‌غیر از برداشتن گام‌هایی برای مطمئن ساختن مردم آذربایجان به آینده‌ای مرفه، حکومت خودمختار، همانند هر حکومت دیگری که زاده یک شورش است، به‌طور عجیبی دلواپس این بود که خود را به عنوان حکومت مشروع برخوردار از پشتیبانی مردم بنمایاند. برای دستیابی به این هدف، حکومت ملی یک سلسله اصلاحات را در قوانین انتخاباتی پیشنهاد کرد تا عده بیشتری را به شرکت مستقیم در سیاست روز به روز تشویق کند.

از همان تاریخ هشتم ژانویه ۱۹۴۶ (۱۸ دی ۱۳۲۴ خ) مجلس ملی آذربایجان قوانینی را برای تنظیم آیین انتخابات انجمن‌های ایالتی، ناحیه‌ای، منطقه‌ای و شهرداری به تصویب رسانید. [۶۹] بر پایه این قوانین، برای نخستین بار در تاریخ ایران، زنان حق یافتند که در انتخابات شرکت جویند. پس از تصویب این قوانین، حکومت خودمختار، تبلیغات زیادی به راه انداخت تا همه آذربایجانی‌ها را به «مشارکت در تصمیم راجع به آینده‌شان با رفتن به پای صندوق‌های رأی‌گیری» تشویق کند. بنابر گفته پیشه‌وری، صدها هزار نفر رأی دهنده، در پی برگزاری انتخابات که ده روز به درازا کشید، در انتخابات شرکت نمودند. [۷۰] رابرت روسو (Robert Rossow)، کنسولار امریکا در تبریز، نظر داده است که این برآورد مبالغه‌آمیز از

تعداد رأی دهندگان «به کلی بی معنا» است. [۷۱] از این گذشته، وی، این انتخابات را از لحاظ برگزاری، انتخاباتی قلابی خوانده است و بی آنکه این شیوه را به دموکرات‌ها نسبت بدهد آن را یک «رسم دیرینه ایرانیان» می‌شمارد. [۷۲]

اقدام دیگری که دموکرات‌ها، به خاطر کسب حمایت عناصر مذهبی انجام دادند، رفع ممنوعیت از اعمال معین مذهبی بود که از اوایل دوره به سلطنت رسیدن رضاشاه منع شده بود. این اعمال از جمله شامل سنن مذهبی مرسوم مثل سینه‌زنی، زنجیرزنی، قمه‌زنی و تعزیه به ویژه در اوج عزاداری‌های ماه محرم بود. به علاوه، حق زنان به پوشیدن چادر که رضاشاه آن را در دهه ۱۹۳۰ (دی ۱۳۱۴ خ) غیرقانونی ساخته بود، دوباره اعاده شد. وابسته مطبوعاتی امریکا، که در این هنگام از تبریز دیدار کرده است در یکی از گزارش‌های خود یادآور شده است که: بی‌فایده نیست گفته شود که دموکرات‌ها، اعاده رسوم و مراسم مذهبی را به صورت آزاد تشویق می‌کنند و در حال حاضر، آنان (خود) در مراسم عزاداری محرم شرکت می‌نمایند. [۷۳]

موضع دموکرات‌ها، در تساهل مذهبی به وضوح برای خرسند ساختن مراجع مذهبی بود که هرگز ناخشنودی خود را از دموکرات‌ها پوشیده نساخته بودند. دموکرات‌ها، با در اختیار گرفتن تنی چند از ملایان و با جلوگیری نکردن از مراسم سنتی مذهبی، کوشیدند تا راه سازی با روحانیان بگشایند. [۷۴]

دموکرات‌ها، با این دگرگونی‌ها به عنوان سرآغاز کار، به شدت به دوره سیاسی آرام و باثباتی نیاز داشتند که طی آن بتوانند برنامه‌های خود را به اجرا درآورند. از سوی دیگر، آنچه در آن زمان بسیاری از آذربایجانیان معمولی را گیج کرده بود اغتشاش و درهم - برهمی اجتماعی و اقتصادی بود که از همین اصلاحات جاری ناشی شده بود. خلاصه این‌که دموکرات‌ها از این که ناگزیر بودند برای از قوه به فعل درآوردن آرمانهای خود چنین بهای گزافی بپردازند، ضربه روحی خورده بودند.

رابطه با کردان

تقریباً همزمان با فعالیت دموکرات‌ها در آذربایجان، کردان ایران هم برای استقرار دولتی خودمختار در کردستان ایران آغاز به مبارزه نمودند. [۷۵] نظر به ریشه‌دار بودن سرشت

قبیله‌ای جامعه در این منطقه، مبارزه برای خودمختاری کردستان بیشتر بر پایه وفاداری قومی - قبیله‌ای بود و نه مانند آذربایجان صرفاً بر مبنای هویت قومی. بنابراین، سرشت قبیله‌ای نهضت کردستان، تا اندازه‌ای، به تشدید و خامت رابطه بین کردها و آذربایجانی‌ها کمک کرده بود.

آذربایجان و کردستان ایالت‌های مجاور یکدیگرند و گه‌گاه برخوردهای قومی بین این دو، به ویژه راجع به مشکل مالکیت زمین در مناطقی که هر دو قوم در کنار هم زندگی می‌کردند، پیش آمده بود. از آنجا که عمدتاً آذربایجانی‌ها شیعه و کردان سنی بودند، برخوردهای مزبور، بنا بر اختلافات مذهبی تشدید می‌شد.

در پی تشکیل حزب دموکرات کردستان در ۲۵ اوت ۱۹۴۵ (سوم شهریور ۱۳۲۴ خ) [۷۶] دموکرات‌های کرد، بیانیه‌ای که در بردارنده هفت ماده بود منتشر ساختند. ماده ششم این بیانیه، که شایسته توجه است، اعلام می‌داشت:

حزب دموکرات کردستان می‌کوشد تا با مردم آذربایجان و اقلیت‌هایی که در آن‌جا به سر می‌برند، برادری تام و تمام برقرار کند. [۷۷]

نخستین گامی که دموکرات‌های کرد برای «برادری» خود با هم‌مسلمانان دموکرات آذربایجانی برداشتند گسیل هیأتی بود برای شرکت در جشن «ادغام» حزب توده با فرقه دموکرات آذربایجان که در سوم سپتامبر ۱۹۴۵ (۱۲ شهریور ۱۳۲۴ خ) در تبریز برگزار شد. [۷۸] به همین ترتیب، همان روز، هیأت جداگانه دیگری برای شرکت در گشایش رسمی مجلس ملی آذربایجان به تبریز اعزام شده بود. هیأت‌های کرد با ناراحتی دریافتند که با آنان همچون نمایندگان اعزامی یکی از مناطق آذربایجان و نه چون هیأت‌هایی از ایالت دوست و همسایه، برخورد شده است. [۷۹] دموکرات‌های کردستان، که از کارهای دموکرات‌های آذربایجان ناخشنود شده بودند، به محض بازگشت هیأت‌های کرد به مهاباد، جبهه‌ای تازه و توانمند برای برپا کردن حکومت خودمختار کردستان به راه انداختند. بدین‌گونه بود که در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ (دوم بهمن ۱۳۲۴ خ) حکومت خودمختار کردستان رسماً پایه‌ریزی شد. روابط بین حکومت خودمختار آذربایجان و منطقه خودمختار کردستان، که به‌طور گمراه‌کننده‌ای خود را جمهوری کردستان می‌خواند، برای مدتی طولانی برادرانه باقی نماند. [۸۰] هر دو حزب نسبت به مناطقی در غرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه که ساکنانش آمیزه‌ای از کرد و آذری بودند، ادعاهایی طرح کردند. در میانه فوریه ۱۹۴۶ (اواخر بهمن ماه ۱۳۲۴ خ)، تشنج بین این دو ایالت همسایه به جای حساسی رسیده بود و بیم آن می‌رفت که درگیری

مسلحانه پیش آید. [۸۱] اما با میانجیگری (اتحاد) شوروی طرفین پذیرفتند که جنگ افزارهای خود را بر زمین بگذارند و مشکلات بین خود را از راه مذاکره به طور مسالمت آمیز حل و فصل کنند. [۸۲]

در تاریخ ۲۳ آوریل ۱۹۴۶ (سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ خ)، سرانجام پس از یک سلسله مذاکره، پیمان دوستی و اتحاد بین نمایندگان عالی رتبه «حکومت‌های ملی آذربایجان و کردستان» به امضاء رسید. مطابق مواد این پیمان نسبتاً مبهم، هر دو طرف، «تمایل خود را به همکاری برای نیل به صلح و رفاه در منطقه» اعلام می‌داشتند و ضمناً می‌پذیرفتند که در کردستان گروه‌های اقلیت آذربایجانی و در آذربایجان گروه‌های کُرد زندگی می‌کنند. پیمان مزبور به هردو رژیم اعلام می‌داشت تا مناطقی را که دارای این اقلیت‌ها هستند، «نواحی خودمختار» اعلام کنند. [۸۳] مهمترین جنبه این پیمان مربوط به روابط بین کردان و آذربایجانیان نبود، بلکه مربوط به روابط هردو طرف پیمان با حکومت مرکزی بود. غافل از اینکه قوام‌السلطنه سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» را در پیش خواهد گرفت، «پیمان اتحاد و دوستی» دو حکومت خودمختار را به گسیل هیأتی مشترک به تهران برای انجام مذاکرات آینده، فرامی‌خواند. [۸۴]

دوران بدبینی

هیأت نمایندگی دموکرات‌ها در تهران، در مذاکراتی که دو هفته ادامه داشت، شرکت جست. پیشه‌وری در سخنان خود به هنگام عزیمت به تهران، در فرودگاه تبریز، با کلماتی ستیزه‌جویانه به حکومت مرکزی اخطار کرد:

... آزادی کسب شده به نیروی فداییان مسلح را هیچکس نخواهد توانست از ما بگیرد. ما همان وقت می‌توانستیم به تهران رفته، حکومت ارتجاعی تهران را ازمیان برداریم تا تمام ایران آزاد شود، اما شرایط بین‌المللی ایجاب می‌کرد که آذربایجان گذشت کند. [۸۵]

پیشه‌وری، به‌زودی، پس از دیدار با مقامات حکومتی در تهران و شروع گفتگو راجع به مشکلات آذربایجان، دریافت که وی عمق مخالفت تهران را با کلّ گرایش‌های «گریز از مرکز» خیلی کمتر از میزان واقعی برآورد کرده بوده است. او دریافت که حکومت مرکزی مصمم شده است در هرجای کشور که چنین گرایش‌هایی پیدا شود، به هر شکل و صورتی که

باشد، با چنگ و دندان با آن بجنگد تا قدرت فوق‌العاده‌اش را که از دیدگاه او به طور اجتناب‌ناپذیری ضامن بقای ایران به عنوان یک ملت مستقل است نگاه دارد.

پیشنهادهایی که دموکرات‌ها عرضه کردند و مشتمل بر سی و سه ماده بود در صدد پی‌ریزی قدرتی برای حکومت در آذربایجان بود که با هیچ تعریفی نمی‌توانست قدرت یک منطقه خودمختار شمرده شود. [۸۶] دموکرات‌ها می‌خواستند از آذربایجان یک دولت مستقل با حکومت خودمختار در داخل ایران بسازند که همه امور منطقه‌ای را اداره کرده، و از جمله ارتش مستقر در منطقه را زیر نظر داشته باشد. در این صورت حکومت مرکزی تنها در روابط خارجی دخالت داشت. دموکرات‌ها این درخواست‌ها را با ارجاع به «مشور اتلانتیک» توجیه می‌کردند و نه با قانون اساسی ایران. [۸۷]

از جانب دیگر، حکومت مرکزی، در اصل، براساس بیانیه‌ای که به امضای قوام‌السلطنه بود مذاکره می‌کرد [۸۸] که قبلاً به آن اشاره کردیم. به هنگام مذاکرات، حکومت مرکزی بعضی از درخواست‌های دموکرات‌ها، به ویژه گونه‌ای از اصلاحات ارضی و افزایش نیروی نظامی دموکرات‌ها در آذربایجان را پذیرفت. در برابر این پذیرش، دموکرات‌ها به طرز چشمگیری به تعدیل مواضع خود پرداختند و درخواست‌های خود را کم و بیش به آنچه در چارچوب قانون اساسی بود محدود ساختند. آنان، همچنین، قبول کردند که «مجلس ملی» را، «انجمن ایالتی آذربایجان» بخوانند و نام «شورای وزیران» را به «شورای مدیران» تغییر دهند و «وزرای محلی» را به «مدیران محلی دوایر دولتی» تغییر نام دهند. با این همه، بر سر راه حل و فصل نهایی دو مسأله اصلاح ارضی و تجدید سازمان نظامی در ایالت هنوز بن‌بست وجود داشت.

هنگامی که قوام‌السلطنه در ۱۰ ماه مه (بیستم اردیبهشت ۱۳۲۵ خ)، پیش‌نویس موافقتنامه با دموکرات‌ها را به هیأت دولت تسلیم کرد، اکثریت وزرا علیه آن رأی دادند و نخست‌وزیر را ترغیب کردند که در اجرای بیانیه قبلی ایستادگی شود. چند روز بعد، هیأت نمایندگی دموکرات‌ها اعلام داشت که: «باید عناصر غیرمسئول در حکومت و فرماندهی نیروهای مسلح کشور را (که اشاره به شاه بود) برای نافرجامی مذاکرات مسئول شمرده، زیرا اینان برای این که کوشش‌های دولت را در حل این اختلاف با شکست روبه‌رو سازند از هیچ اقدامی فروگذار نکردند.» [۸۹]

از نظر دموکرات‌ها، اصلاحات ارضی پیشنهادی حکومت خودمختار در آذربایجان و به‌خصوص تقسیم زمین‌های متعلق به دولت، یعنی اراضی خالصه، و در پاره‌ای موارد تقسیم

زمین‌های مالکان، کاری انجام شده بود و قابل بازگشت به حالت اولیه‌اش نبود. آنچه حکومت مرکزی باید انجام می‌داد عبارت بود از تصویب قوانین اصلاحی مربوط به این مسأله. البته موضع دولت مرکزی با این مسأله دوگانه بود: از یک سو، تقسیم زمین‌های دولتی را بین کشاورزانی که روی این زمین‌ها کار می‌کردند، تصویب می‌کرد، اما از سوی دیگر، جایی که به مالکیت خصوصی ارتباط داشت مسأله را در صلاحیت مجلس پانزدهم (که هنوز منعقد نشده بود) می‌شمرد. در مورد بنای ارتش در آذربایجان، حکومت مرکزی راضی بود که «فداییان» را به عنوان یک نیروی نظامی بپذیرد که می‌تواند به موازات ارتش ملی کشور، ژاندارمی و نیروی پلیس عمل کند. درحالی که دموکرات‌ها موافق بودند تنها در صورتی به نیروهای مسلح قدیمی اجازه ورود به آذربایجان داده شود که نخست در ساختار این نیروها، مجموعه‌ای از اصلاحات خاص، عملی گردد. [۹۰]

در ۱۳ مه ۱۹۴۶ (۲۳ اردیبهشت ۱۳۲۵ خ) مشخص شد که مذاکرات به شکست انجامیده است. حکومت مرکزی، اندکی بعد، یک هیأت نمایندگی را برای ادامه مذاکرات روانه تبریز ساخت. ناکامی هیأت نمایندگی دموکرات‌ها در تهران در تاریخ حکومت خودمختار آذربایجان مرحله مهمی به شمار می‌رود. مرحله‌ای که از پیش آمدن اوضاعی پیچیده و نامطمئن خبر می‌داد. اکنون شش ماه از زمانی که دموکرات‌های آذربایجانی حکومت خودمختار خود را تأسیس کرده بودند می‌گذشت. اینان تشخیص می‌دادند که دوره طلایی اعمال قدرشان در ایالت روبه‌نشیب است. آنان همچنین می‌دانستند که از این پس به مرحله مخاطره‌آمیزی از حیات سیاسی خود وارد شده‌اند.

در خود آذربایجان، دموکرات‌ها با جمعیتی تکران و ناشکیبا روبه‌رو بودند که ضمن این که به وعده‌های اصلاحات توسط حکومت خودمختار امیدواری داشتند و «از نظر مالی تاحدی نسبت به هفت ماه قبل مرفه‌تر به نظر می‌رسیدند» [۹۱] با این همه، اندک‌اندک نشانه‌های نارضایتی و بی‌اعتنایی در ایشان به چشم می‌خورد که برخی از شاهدان عینی آن را ناشی از «کارهای خشونت‌آمیز و نامردمی دموکرات‌ها» [۹۲] دانسته‌اند.

در سطح ملی، آنان با یک حکومت مرکزی طرف بودند که می‌دانست چگونه با نیروهای سیاسی ملی و بین‌المللی بازی کند، و دائماً گوش به زنگ بود تا از هر فرصتی برای خلع سلاح رقبای سیاسی خود بهره‌برداری کند.

دموکرات‌ها، همچنین باید به تشویق و حمایت کمتر شوروی‌ها عادت می‌کردند، چه اینان به تدریج اولویت‌های خود را در سطح بین‌المللی تشخیص داده و آماده شده بودند بهای

حضور خود را در اروپای شرقی بپردازند.

در میانه سال ۱۹۴۶ (حدود خرداد ۱۳۲۵ خ)، اتحاد شوروی به درک این واقعیت نایل شد که دیگر نمی‌تواند روش اولیه پس از جنگ خود را به‌طور کلی در خاورمیانه، و خصوصاً در ایران، ادامه دهد. اگر شوروی‌ها، در بهار این سال به خاورمیانه مانند «کاهویی که برگ‌هایش یکی یکی خوردنی است» [۹۳] چشم دوخته بود، در تابستان همین سال، به جایی رسیده بودند که این کاهو را برای دیگر ابرقدرت‌ها بگذارند و به آنچه در بشقاب اروپای شرقی برایشان فراهم بود بسنده کنند. از سویی، در اواخر سال ۱۹۴۵ (۱۳۲۴ خ) در تهران هم که سابقاً سیاستمداران هوادار بریتانیا همه کاره بودند، شخصیت‌هایی مانند قوام‌السلطنه و فیروز که روابط حسنه‌ای با شوروی‌ها داشتند، سیاست‌های حکومت مرکزی را می‌گرداندند. این وضع جدید، تجدید نظر نسبت به حکومت خودمختار آذربایجان را برای شوروی‌ها ساده‌تر ساخت.

تقریباً یک ماه پس از ناکامی در اولین دور گفتگوها بین حکومت ایران و دموکرات‌های آذربایجانی، دومین دور گفتگوها، با میانجیگری و فشار سادچیکف، سفیر شوروی در تهران، در ۱۱ ژوئن ۱۹۴۶ (۲۱ خرداد ۱۳۲۵ خ) در تبریز آغاز شد. هیأت اعزامی از سوی حکومت مرکزی، به ریاست مظفر فیروز، معاون نخست‌وزیر، و با شرکت دو مقام بلندپایه نظامی و هفت نفر از کارمندان عالی‌رتبه بود. در طرف دیگر این گفتگوها پیشه‌وری، شبستری، جهانشاه‌لو افشار و قاضی محمد، رهبر حکومت خودمختار کردستان، قرار داشتند. [۹۴]

با آگاهی از این‌که دولت، به علت مخالفت عناصر طرفدار دربار در کابینه، در دور اول گفتگوها به توافقی با دموکرات‌ها دست نیافته بود، هیأت نمایندگی جدید دولت مرکزی که برای این دور دوم گفتگوها تعیین شده بود، حرکت خود را به تبریز تا تصویب تمام اعضای کابینه، به تأخیر انداخت. قوام‌السلطنه با این پیش‌بینی که مجلس هم مشکلی به بار نخواهد آورد و دربار، حتی موقتاً، از دخالت در این قضیه خودداری می‌کند، خود را برای دستیابی به حل و فصل مسالمت‌آمیز مسأله آذربایجان بسیج کرد.

در واقع جریان گفتگوها زیاد به طول نینجامید و در شب ۱۳ ژوئن ۱۹۴۶ (۲۳ خرداد ۱۳۲۵ خ) مصالحه نهایی بین دولت و نمایندگان آذربایجان حاصل شد. روز بعد، برپایه مصالحه شب پیشین، موافقتنامه جدیدی بر پایه موافقتنامه اولیه‌ای که ماه گذشته در تهران امضا شده بود، تنظیم گردید. جالب است یادآوری شود که این سند را پیشه‌وری و مظفر فیروز امضا